

روسیه، غرب و ایران

الهه کولائی^۱

تحولات سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی و روند افزایش یابنده ناامیدی از غرب و کمکهای آن برای رهایی از بحران اقتصادی، و دگرگونی در توازن نیروهای سیاسی داخلی سبب گردیده تا در روابط روسیه و غرب دگرگونی‌های چشمگیری صورت یابد. برداشت غرب‌گرایانه که در پی تحقق هرچه سریعتر ائتلاف و همکاری با غرب بوده دچار سستی فزاینده‌ای گردیده، و در مقابل نگرشهای ملی‌گرایانه اوراسیایی از اهمیت و توجه بیشتری برخوردار شده‌اند. تلاش دولت روسیه برای حفظ یکپارچگی و وحدت ملیتهای تشکیل‌دهنده آن، حفظ و تداوم پیرندهای اقتصادی - سیاسی میان روسیه و جمهوری‌های «خارج نزدیک» که با مداخلات گوناگون غرب همراه بوده است، بر ابعاد تنش میان روسیه و غرب می‌افزاید.

وینستون چرچیل سیاستمدار معروف انگلیسی در مصاحبه‌ای پس از انعقاد قرارداد مولوتوف وزیر امور خارجه هیتلر و ریبن تروپ وزیر امور خارجه استالین در اوت ۱۹۳۹ گفته بود: «من نمی‌توانم اقدامات آتی روسیه را پیش‌بینی نمایم، روسیه معمایی است که به‌طور اسرارآمیزی در یک راز پیچیده شده است». تحولات اساسی در اتحاد شوروی از دهه ۱۹۸۰ و فروپاشی آن بار دیگر این جمله نغز چرچیل را به اذهان آورده است. او به این امر توجه داشت که میراث تاریخی و الزامات ژئوپلیتیکی در رفتار ملتها آثار گسترده و عمیقی را ایجاد می‌نماید. چرچیل می‌دانست میان رژیم تزاری روسیه و رژیم شورایی روسیه تشابهات ماهوی وجود دارد. تمایلات استالین کمتر از گرایشهای نیکلای دوم تحت تأثیر شرایط ژئوپلیتیکی قرار نداشت.

در دوران پس از جنگ سرد و در پی فروپاشی اتحاد شوروی این توهم به وجود آمده بود که در تاریخ و سیاست روسیه دگرگونی اساسی شکل گرفته است. چنین به نظر می‌رسید که روسیه تحت حاکمیت یلتسین در مسیر تبدیل شدن سریع به یک عضو دموکراتیک و سازگار با هنجارهای غربی قرار گرفته است. به‌طور طبیعی این روند، و این برداشت اینگونه‌ای در غرب با

۱. دکتر الهه کولائی، عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

استقبال گسترده‌ای مواجه گردید. ولی بزودی از سال ۱۹۹۴ شکاف میان رهبران غرب و روسیه توسعه یافت، گرایش ائتلاف با غرب در روسیه با موانع اساسی مواجه گردید، و زمینه‌های اختلاف نظر افزایش پیدا کرد. در این مقاله روابط روسیه و غرب، و تحول ایجاد شده در این روابط با اشاراتی به زمینه‌های اختلاف مورد بررسی قرار می‌گیرد.

خوش‌بینی روبه زوال

گرایش غرب‌گرایانه در سیاست خارجی روسیه ریشه در تاریخ این کشور دارد. از دوران پترکبیر که اصلاحات به سبک غربی در روسیه اجرا شد، برخی از روشنفکران و سیاستمداران روس نجات و تعالی کشور خود را در مسیر نزدیکی فزاینده با غرب (اروپا) و توسعه سبک‌ها و رویه‌های غربی در همه شئون زندگی روسیه می‌دانستند. زاپادنیکی یا غرب‌گرایان^۱ از قرن نوزدهم هواداران بیشتری یافتند، آنها در پی تحقق ارزشهای غربی در جامعه روسیه برآمدند. از دیدگاه این گروه راه پیشرفت روسیه و رهایی آن از عقب‌ماندگی در گسترش ارتباط روزافزون با غرب و یکپارچه شدن در آن بود. در پایان قرن بیستم و در دوران پس از استقلال روسیه نیز دموکراتها و هواداران نظام اقتصاد بازاری ادامه‌دهندگان این مشی به‌شمار می‌آیند. تلاشهای آندره کوزیروف وزیر امور خارجه روسیه در این راستا قابل تحلیل می‌باشد.

کوزیروف در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی همکاری را برای روسیه و آمریکا به‌عنوان یک ضرورت بی‌بدیل مورد توجه قرار داد.^(۱) او با تأکید بر الزامات و تعهدات دموکراتیک مشترک میان دو کشور منافع ملی هر دو را از این طریق تحقق یافته خواند. به‌نظر کوزیروف تاریخ فرصتی استثنایی در اختیار روسیه و آمریکا قرار داد تا فارغ از گرایشهای برتری طلبانه و تحمیل اولویتهای آنان بر دیگر کشورها در این مسیر حرکت کنند. کوزیروف این روند را ناقض اهداف و کوششهای رهبران مجتمعه‌های صنعتی - نظامی در هر دو کشور دانست. از دیدگاه وزیر امور خارجه روسیه کمونیستهای این کشور همراه با گروههای ملی‌گرای افراطی نیز از مخالفان همکاری روسیه و آمریکا در جهان پس از جنگ سرد به‌شمار می‌آیند. او سیاست خارجی هوادار غرب و عمدتاً آمریکا را بازتاب تأثیر افکار عمومی روسیه در آن خواند^(۲)، ولی در همان حال بر استقلال و خوداتکایی سیاستهای روسیه تأکید نمود.

کوزیروف، جهان پس از نظام دوقطبی را به راننده اتومبیلی تشبیه کرد که نه مقصد خود

را می‌داند و نه نقشه‌ای برای رسیدن به آن دارد. از نقطه نظر او جهان دارای فرصتهای چشمگیری نیز برای رشد اقتصادی و سیاسی است، ولی در همان حال امکان بروز کشمکش و آشوبهای گسترده نیز فراهم می‌باشد.^(۳) او با متعهد دانستن روسیه به هنجارهای سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا^۱ خواستار پذیرش روسیه در گروه هفت کشور صنعتی جهان G7 و تبدیل آن به هشت کشور صنعتی جهان G8 بود. او هشدار داد چنانچه برنامه مشارکت برای صلح بیانگر گرایشهای ناتو محور^۲ باشد با فشار ملی‌گرایان به دولت روسیه مواجه خواهد شد. کوزیروف خواستار رفع برداشتهای مبتنی بر سوءظن در تحلیل رفتار سیاست خارجی کشور خود گردید. به این ترتیب وزیر امور خارجه روسیه به عنوان یکی از چهره‌های برجسته هوادار سیاست خارجی غرب‌گرایانه در این کشور تلاش کرد با ارائه سیمای یک روسیه دموکراتیک و قانون مدار غرب را به شریک ساختن آن در تنظیم و تدوین سیاستهای بین‌المللی تشویق نماید. کوزیروف تلاش پیگیری به عمل آورد تا دیدگاه خوش‌بینانه خود را در مورد آمریکا و اروپا با مصادیق واقعی و عینی توأم سازد، ولی این تلاش با موفقیت چشمگیری همراه نشد.

پیروزی حزب ملی‌گرای افراطی لیبرال دموکرات روسیه به رهبری ولادیمیر ژیرینفسکی که توانست حدود یک‌چهارم آرای انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۳ را بخود اختصاص دهد، مانع عمده‌ای در مسیر پیشرفت و توسعه سیاست خارجی غرب‌گرایانه در روسیه ایجاد نمود. ولی وزیر امور خارجه همچنان بر ضرورت روابط ائتلاف‌آمیز با غرب برای تحقق و پیشرفت حقوق بشر در روسیه و صورت پذیرفتن هنجارهای غربی تاکید می‌نمود، در حالی که بذره‌های بدبینی رشد خود را آغاز می‌کردند. در مراکز کشورهای اروپایی و نیز آمریکا تمایل روسیه برای بقای خود به عنوان یک قدرت برتر در سطح نظام بین‌المللی مورد توجه قرار داشت. در این راستا احتمال تصادم و ستیزش در میان روسیه و همسایگان دور و نزدیک آن نیز مطرح گردید. ولی به هر ترتیب پایان جنگ سرد فی‌نفسه شرایط را برای بهبود روابط میان روسیه و کشورهای غربی فراهم آورده بود.

یلتسین و رهبران دولتهای غربی تلاش گسترده‌ای را انجام دادند تا از فرصت تاریخی به دست آمده بهره‌گیرند^(۴) بحثهای زیادی در مورد روسیه و سرنوشت تاریخی آن مطرح گردید. شرایط فروپاشی اقتصادی و سیاسی در این کشور حساسیت نگرش به سوی غرب برای رهایی

1. Organization of Security and Cooperation in Europe

(کنفرانس امنیت و همکاری اروپا CSCE از آغاز سال ۱۹۹۵ به سازمان امنیت و همکاری اروپا تغییر نام داد). (OSCE)

2. NATO - Centric

از دشواری‌ها را افزوده بود. روند فزاینده ناامیدی از به‌دست آوردن کمک‌های ضروری و مورد نیاز از غرب و بویژه آمریکا در سالهای پس از فروپاشی شوروی به‌نوبه خود منجر به رشد گرایش دیگری در این کشور گردید که دارای ریشه‌های تاریخی عمیقی می‌باشد.

راه سوم؟

در بحثهایی که پیرامون هویت ملی روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی مطرح گردیده است، نفوذ و تأثیر دیدگاه‌های تولستوی و داستایوفسکی برجسته می‌نماید. تأکید آنان بر «روح روسی»^۱ و تمایز آن از ادراکات و نگرش‌های شرقی و غربی و گونه‌ای از تخاصم و ضدیت با جهان خارج می‌باشد. در همین راستا مفهوم ویژه «دولت روسی»^۲ نیز مطرح می‌گردد.

در پی رویارویی شدید پارلمان و ریاست جمهوری روسیه در طول سالهای ۹۳-۱۹۹۲ بسیاری از تحلیلگران در کشورهای غربی بر این باور بودند که برگزاری انتخابات دموکراتیک در روسیه می‌تواند نسل جدیدی از مردان دموکرات‌منش را به حاکمیت برساند. ولی انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۳ بیانگر نادرستی این تحلیل بود، که طی آن حزب راست‌گرای افراطی لیبرال دموکرات روسیه توانست حدود یک‌چهارم آرا را به خود اختصاص دهد. فقدان تحلیل روشن قانون اساسی در مورد تقسیم قدرت بر دامنه تعارض افزود.

به هر ترتیب رشد جریان‌های افراطی در روسیه تأثیر عمیقی بر سیاست‌های دولت و دستگاه دیپلماسی برجای نهاد. دولت یلتسین در پاسخ به فشارهای ایجاد شده از دسامبر ۱۹۹۳ دگرگونی‌هایی را در سیاست خارجی روسیه پذیرا گردید. در زمینه سیاست داخلی نیز وضعیت جمعیت‌های روس ساکن در جمهوری‌های پیرامونی به یکی از محورهای عمده مورد توجه تبدیل شد. در این خصوص ملی‌گرایان روسی تبلیغات گسترده‌ای در مورد شرایط زندگی روس‌ها به عمل آوردند. حضور ۲۵ میلیون روس در کشورهای «خارج نزدیک»^۳ بر حساسیت این امر افزوده است، که حدود نیمی از آنها در اوکراین زندگی می‌کنند.^(۵) اهمیت مسائل روس‌های ساکن در جمهوری‌های پیرامون سبب گردید تا وزیر امور خارجه روسیه آندره کوزیروف نیز ضرورت مداخله روسیه را در «خارج نزدیک» مطرح نماید. به بیان او عدم مداخله روسیه در جمهوری‌های پیرامون سبب به خطر افتادن موقعیت ژئوپلیتیکی روسیه که در طول قرن‌ها به‌دست آورده می‌گردد.^(۶)

1. Russian Spirit

2. Russian State

3. Near Abroad

بی‌تردید تحولات پایان قرن بیستم سبب دگرگونی در چارچوبه‌های شکل‌گیری سیاستهای داخلی و خارجی روسیه شده است. ولی موقعیت نظامی روسیه در سطح نظام بین‌الملل همچنان دارای اعتبار و اهمیت اساسی است، و این کشور دارای ظرفیتهای بالقوه عظیمی برای ایفای نقش یک قدرت برتر جهانی است، تمایلی که ریشه در دوران پتر دارد. توانایی‌های موجود در پیوند با گرایشهای تاریخی و فرهنگی زمینه را برای ایفای این نقش در آینده هموار می‌سازد. سیاست خارجی روسیه همانند هر کشور دیگری نسبت به تحولات داخلی تأثیرپذیری جدی داشته است. به این ترتیب انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۳ سبب‌ساز بروز تغییراتی در سیاست خارجی روسیه گردید. روسیه خواستار شرایط مطلوب برای خود به عنوان یک عضو برابر با قدرتهای بزرگ در نظام بین‌المللی می‌باشد. عدم پاسخ مناسب به این نیاز و خواسته تاریخی موجب گردید در روابط مودت آمیز آن با غرب خلل ایجاد شود. تلاشهای انجام شده از سوی آمریکا و اروپا در کشورهای پیرامون روسیه با توجه به اینکه مسکو برای خود در این مناطق منافع حیاتی در نظر دارد، بر تعمیق شکاف افزود.

روسیه و «خارج نزدیک»

تجربه جنگ داخلی در یوگسلاوی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظامهای کمونیستی در شرق و مرکز اروپا، بسیاری از روسها را به نگرانی جدی در مورد تکرار این حوادث در روسیه و پیرامون آن دچار ساخت. تشکیل جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع نیز در میان رهبران جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی برداشتهای متفاوتی را ایجاد نمود. بررسی روابط روسیه و جمهوری‌ها بیانگر تلاشهای پیگیر مسکو برای بهره‌گیری از اهرمهای گوناگون برای حفظ ثبات و آرامش در جمهوری‌های مستقل و جلوگیری از توسعه نفوذ قدرتهای بیگانه در این مناطق بوده است. روسیه ضرورت حفظ پیوندهای همه‌جانبه را مورد تأکید قرار داده، واقعیتهای بین‌المللی را در جهان پس از نظام دوقطبی مؤید این امر می‌داند.^(۷) ایجاد و تحکیم شبکه‌های جدیدی از ارتباطات متقابل در میان جمهوری‌ها نکته مهمی در اهداف رسمی رهبری مسکو بوده است.^(۸) برخی از جمهوری‌ها مانند اوکراین ارتباطات اقتصادی را بیش از روابط سیاسی - نظامی مورد توجه قرار دادند، در حالی که برای برخی دیگر چون تاجیکستان و گرجستان مسائل سیاسی - امنیتی از اعتبار و اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. در این زمینه تأکید روسیه برای کسب توافق برای تابعیت مضاعف قابل تأمل است که تاکنون تنها ترکمنستان و تاجیکستان به پذیرش آن تن در داده‌اند.

تأسیسات و اموال نظامی و دفاعی روسیه در جمهوری‌های پیرامون آن از جمله عوامل تشدید حساسیت روسیه بوده است. پایگاه فضایی «بایکونور» در قزاقستان و ایستگاه رادار «قبله» در آذربایجان در این خصوص قابل اشاره می‌باشند. روسیه برای استقرار و فعالیت مجدد پایگاه‌های نظامی در «خارج نزدیک» نیز به توافقات جدی دست یافته است. آندره کوزیروف در پاسخ به اتهامات غرب در مورد گرایش‌های امپریالیستی روسیه در خارج نزدیک که بازتاب‌های متعددی در داخل این جمهوری‌ها نیز داشته، به امپراتوری عجیبی اشاره دارد که متروپل به تغذیه مستعمرات خود می‌پردازد.^(۹) در واقع این برداشت از دوران پرسترویکای گورباچف در میان بسیاری از گروه‌های ملی‌گرای روسی وجود داشت. در آن ایام نیز برخی از روسها مدعی بودند که روسیه باید به مسئله حفظ منافع خود در برابر جمهوری‌ها توجه بیشتری نماید و پرداختن سوبسیدهای تجاری برای حفظ روابط اقتصادی با جمهوری‌ها را متوقف سازد. از دیدگاه آنان این سوبسیدها باید صرف تحکیم بنیانهای اقتصادی در روسیه می‌گردید.

به هر ترتیب از دیدگاه رهبری جدید روسیه مستقل پیشرفت اصلاحات اقتصادی در این کشور موتور رشد و توسعه اقتصادی دیگر جمهوری‌های عضو جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تلقی شده است.^(۱۰) وابستگی‌های گوناگون اقتصادی جمهوری‌های پیرامون به روسیه که میراث دوران اتحاد شوروی و برنامه‌ریزی متمرکز آن است، بخوبی بیانگر واقعیت این امر است. هرچند این تلقی یادآور تحلیلهای استالین در روابط روسیه شوروی و اعمار آن می‌باشد، او نیز در چارچوب سازمان بین‌الملل کمونیستی اعتلا و ارتقای اتحاد شوروی را ضامن تحقق منافع دیگر کشورها می‌دانست.

تلاش‌های سازمان امنیت و همکاری اروپا و شورای امنیت سازمان ملل متحد برای ایفای نقش جدی در منازعات خارج نزدیک به یکی از چالش‌های اساسی روسیه و غرب تبدیل گردیده است. روسیه در حالی که خود را ضامن تأمین امنیت در جمهوری‌های پیرامونی خود می‌داند، برای دریافت کمک‌های غرب در این راستا اعلام آمادگی نموده است. ولی در پاسخ به کوشش‌های غرب برای توسعه نفوذ خود در این مناطق نقش محوری خود را ارائه می‌نماید.

علائق اقتصادی روسیه در جمهوری‌های پیرامون آن که در چارچوب نظام بازمانده از دوران اتحاد شوروی صورت یافته است، به نوبه خود اهمیت این مناطق را آشکار می‌سازد. پس از تشکیل جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع توافقات متعددی برای حفظ و تحکیم و بازسازی ارتباطات اقتصادی در میان رهبران جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی انجام شده است. در مسیر اجرای این توافقات دشواری‌های جدی وجود دارد که به نوبه خود نیاز به ایجاد

ساختارهای جدیدی را مطرح می‌نماید که مورد توجه الکساندر شوخین معاون نخست وزیر روسیه نیز قرار گرفته است.^(۱۱)

قرارداد نفتی دولت آذربایجان و کنسرسیومی از شرکتهای نفتی غربی در سپتامبر ۱۹۹۴ یکی از جدی‌ترین چالشهای روسیه و آمریکا را در جمهوری‌های خارج نزدیک ترسیم نموده است. در حالی که وزارت امور خارجه روسیه این قرارداد را غیرقانونی تلقی کرد^(۱۲)، شرکت نفتی روسی لوک‌اویل ده درصد از سهام کنسرسیوم را به دست آورده است. روسیه با استناد به اینکه دریای خزر که منابع نفتی آن در این قرارداد مورد معامله قرار گرفته، یک دریای بسته است و باید بهره‌برداری از آن مورد موافقت کشورهای ساحلی آن قرار گیرد، این قرارداد را مردود خوانده است.^(۱۳) هدف کشورهای غربی در توسعه نفوذ خود در قفقاز و کاهش نفوذ روسیه در این مناطق در چارچوب این همکاری بی‌نیاز از استدلال می‌باشد. تلاشهای سازمان امنیت و همکاری اروپا برای حل و فصل بحران قره‌باغ^(۱۴) و مناقشه شش ساله ارمنی‌ها و آذری‌ها نیز در این راستا قابل اشاره است.

روسیه به منظور تبیین ابعاد غیرقانونی قرارداد باکو قراردادهای دوران اتحاد شوروی با ایران را در مورد بهره‌برداری از دریای خزر مطرح می‌سازد. به گفته گریگوری کاراسین سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه توافقاتی سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ دو کشور ساحلی دریای خزر در دوران اتحاد شوروی کمافی‌السابق به قوت خود باقی است. او ضرورت اجرای این توافقات تا تعیین و تدوین رژیم حقوقی جدید دریای خزر را مورد تأکید قرار داده است.^(۱۵)

هرچند در پی فروپاشی اتحاد شوروی بسیاری از تحلیل‌گران در منطقه به این باور گراییدند که نفوذ و حضور روسیه با توجه به دشواری‌های سیاسی - اقتصادی داخلی آن روبه زوال نهاده است، ولی بزودی نادرستی این برداشت آشکار گردید. روسیه با اقدام نظامی در تاجیکستان، گرجستان و مولداوی بار دیگر حساسیت خود در امور امنیتی را نشان داد. در درون جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع روسیه کوشید از طریق سیستم امنیت دسته‌جمعی و نیز انعقاد قراردادهای دوجانبه امنیت CIS را تأمین نماید. در جریان عملیات نظامی در آبخازیا (گرجستان) و در تاجیکستان و مولداوی روسیه کوشید تأیید سازمان ملل و کشورهای غربی را برای ایفای نقش حافظ صلح در این مناطق به دست آورد، که در این راستا توفیق جدی نیافت. اعمال فشارهای سیاسی - اقتصادی روسیه بر جمهوری‌های پیرامون برای ایجاد هماهنگی در سیاستهای درونی CIS به اشکال مختلف صورت گرفته است، در آذربایجان بحران قره‌باغ و روند مذاکرات میان آذری‌ها و ارمنی‌ها و نیز فواصل درگیری‌ها زمینه مناسبی را برای روسیه ایجاد نمود،

تا در مسیر اهداف خود از شرایط موجود بهره‌گیرد. مسئله اقلیتهای روس ساکن در جمهوری‌های خارج نزدیک پیوسته یکی از محورهای مهم توجه و نگرانی دولت مسکو را تشکیل داده است. سخنان کوزیروف در مورد ضرورت تأمین حقوق شهروندان روس تبار در جمهوری‌ها بی‌تردید از فشارهای داخلی و هراس از توسعه مهاجرت آنها به درون روسیه تأثیر پذیرفته است.

روسیه و غرب

دشواری‌های گسترده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی موجب گردید برخی از تحلیل‌گران اروپایی تهدید از سوی این کشور را برای امنیت اروپا جدی برآورد نکنند. ولی بزودی پس از مداخله نظامی روسیه در گرجستان (آبخازیا)، مولداوی، و تاجیکستان و عدم تمایل آن به خروج نظامی از جمهوری‌های بالتیک تحلیلهای جدیدی در این زمینه شکل گرفت. سیاست پیگیر روسیه در حمایت از صربهای شورشی در بوسنی بر ابعاد بدبینی نسبت به آن افزود. فشار نیروهای میهن‌پرست و ملی‌گرای روسیه بر دستگاه دیپلماسی و مدیریت سیاسی این کشور در این زمینه قابل توجه می‌باشد.

سیاست خارجی روسیه در مورد غرب از فرهنگ این کشور تأثیر جدی پذیرفته است. جدا از برآوردهای تاریخی در مورد ریشه‌های عقب‌ماندگی روسیه، سیاستمداران روسیه همواره نسبت به عقب‌ماندن از کشورهای غربی در حوزه‌های مهم حساسیت داشته‌اند، ولی در همان حال نیازمند تأمین تکنولوژی پیشرفته از آنها بوده‌اند. در دوران آغازین شکل‌گیری حکومت بلشویکی، در دوران سیاست نوین اقتصادی، در دوران برنامه اقتصادی پنج‌ساله اول، و نیز در دوران تنش‌زدایی کمکهای تکنولوژیکی غرب تداوم یافت.

ولی از دوران روسیه تزاری نفوذ غرب در فرهنگ و جامعه این کشور مخرب تلقی شده بود، توسعه مذهب کاتولیک و سپس مادی‌گرایی در غرب برای ایده‌آلیسم و ارتدوکسی روسیه خوشایند نبود.^(۱۶) همواره این تلقی کلی وجود داشت که میان ارزشهای روسیه و غرب تفاوت‌های اساسی وجود دارد، که از همکاری نزدیک جلوگیری می‌کند. حتی غرب‌گرایانی چون پترکیبر و کاترین علی‌رغم اشتیاق به انتقال مظاهر پیشرفت غربی به روسیه، در پی حفظ کنترل شدید و محدود کردن تأثیرات فرهنگی و سیاسی نفوذ تکنولوژیکی و فنی غرب بودند.

به‌ترتیب در تاریخ و فرهنگ روسیه در مورد غرب اشتیاق زیادی با نوسان چشمگیر تحقق یافته است. روسیه تلاش پیگیری برای بهره‌وری از متخصصان غربی و دانش آنها برای رفع نواقص و کمبودهای خود داشته است. ارزشهای فرهنگی - اجتماعی غربی نیز در روسیه

هواداران جدی پیدا نمود، و در طول تاریخ این کشور گروه‌های بسیاری محور فعالیت‌های خود را انتقال آنها به جامعه و سیاست روسیه قرار دادند. ولی برخی از روسها همچون نیکلای بردیایف ناهماهنگی و عدم سازگاری در میان روسیه و غرب را مورد تأکید قرار می‌دهند. آنها به ریشه‌های تاریخی و فرهنگی روسیه و اروپا اشاره دارند و روسیه را تحت تأثیر جدی فرهنگ و تمدن آسیایی می‌دانند. در قرن نوزدهم نیز نویسندگانی چون فتودورداستایوفسکی رسالت جهانی روسیه را با جایگاه جغرافیایی آن در یک منظر سیاسی پیوند داده بود. در واقع در فرهنگ روسیه یک جریان قوی موعودگرایی نضج گرفت. توسعه‌طلبی روسی در گذشته براساس نقش روسیه به‌عنوان حافظ مسیحیت ارتدوکس (در پی تصرف قسطنطنیه توسط نیروهای عثمانی در سال ۱۴۵۳) توجیه می‌گردید، که آن را مدافع مردم اسلاو در غرب و جنوب غربی «روم دوم» معرفی می‌نمود. در دوران اتحادشوروی نیز به‌همین ترتیب جهان‌گرایی مارکسی - لنینی برای «دولت مسکوی» نقش جدی در نظر داشت.

در دوران پس از اتحاد شوروی، روسیه با موقعیت جدید و الزام برای تعریف مجدد خویشتن روبه‌رو شده‌است. واژه روسیه در اتحاد شوروی از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱ به یک دولت برتر در نظام جهانی اشاره داشت، ولی فروپاشی اتحادشوروی این نقش برای روسیه را زیر سؤال برد. مرزهای جنوبی روسیه در قفقاز به مرزهای تاریخی آن در آغاز قرن ۱۹ بازگشت، و مرزهای شرقی همان مرزهای دوران ماقبل سلسله رومانوف است و مرزهای آن با آسیای مرکزی به نیمه قرن ۱۹ شباهت دارد. ولی روسیه در بخش اروپایی خود و اساساً در سطح بین‌المللی با ابهامات جدی مواجه گردید. از دست دادن بخش‌های مهمی از قلمرو اتحاد شوروی، و از میان رفتن موقعیت ابرقدرتی در جهان زمینه را برای ظهور دیدگاه‌های جدید در روسیه فراهم آورد. به‌رحال بحث‌های کنونی در سیاست خارجی روسیه بیانگر تقسیم‌بندی‌های تاریخی در این مورد می‌باشد. تلاش غرب‌گرایان برای وحدت و روابط تنگاتنگ با غرب، و مقاومت ملی‌گرایان در برابر این جریان. ملی‌گرایان بر هویت انحصاری و یگانه روسیه برای ایفای نقش ویژه خود در صحنه نظام بین‌الملل تأکید دارند.

برگرایش غرب‌گرایانه در سیاست خارجی روسیه که آندره کوزیروف چهرهٔ مدافع آن بوده، آثار اقتصادی متعددی مترتب می‌گردد: تقاضای عضویت روسیه در گروه هفت کشور صنعتی جهان، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، و نیز اصلاح ساختارهای اقتصادی داخلی کشور، برای اینکه ظرفیت و توان آن برای یکپارچه شدن در نظام اقتصاد بین‌المللی فراهم آید. از نظر مسائل امنیتی نیز ورود روسیه در ساختارهای سیاسی - امنیتی

غرب مورد توجه قرار می‌گیرد، تقویت سازمان امنیت و همکاری اروپا OSCE، پیوستن به ناتو، در این راستا مطرح می‌گردد. همکاری نزدیک با ایالات متحده و کشورهای اروپایی برای خلع سلاح و کنترل تسلیحات، حتی سیستم دفاعی موشکی مشترک و تسریع در روند مذاکرات کنترل تسلیحات و حمایت از ابتکارات آمریکا در سازمان ملل متحد در چارچوب نگرش غرب‌گرایانه مورد توجه قرار می‌گیرد.

در برابر این نگرش طیف وسیعی از دیدگاه‌های ملی‌گرایانه در سیاست خارجی روسیه وجود دارد. تأکید بر هویت مستقل روسیه و رسالت جهانی آن که به معنی انکار غرب و اروپا است، از محورهای اصلی این تفکر می‌باشد.^(۱۷) همکاری‌های سیاسی - امنیتی با غرب از این دیدگاه مطرود تلقی شده است، و این امر زمینه‌ساز نفوذ و مداخله غرب در امور داخلی روسیه به‌شمار می‌آید. به‌نظر ملی‌گرایان تلاش غرب برای تسریع در مذاکرات کنترل تسلیحات به‌منظور منزوی ساختن روسیه در سطح سیاست‌های بین‌المللی است و پیمان استارت^۱ تنها منافع غرب را در نظر دارد. مخالفت با توسعه ناتو یکی از وجوه بارز این نگرش است.

در میان نگرش‌های افراطی ملی‌گرایانه و غرب‌گرایانه، دیدگاه سومی وجود دارد که «اوراسیایی» می‌باشد. از این دیدگاه روسیه دارای نیازهای ژئوپلتیک ویژه خود است ولی از نظر فرهنگی آمیزه‌ای از فرهنگ و تمدن شرق و غرب است. سرگئی استانکویچ یکی از مشاوران نزدیک یلتسین در مجله «منافع ملی» (تابستان ۱۹۹۲) نیاز روسیه به رسالت جهانی را فراتر از برنامه‌ها و اهداف فرصت‌طلبانه خواند و روسیه را پل فرهنگی میان شرق و غرب دانست.^(۱۸) در واقع او بر ویژگی‌های ماورای آتلانتیکی^۲ سیاست خارجی روسیه اشاره دارد.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، سیاست خارجی روسیه بشدت تحت تأثیر گرایش نخست شکل گرفت، گرایشی که از دوران آخرین دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی، میخائیل گورباچف بر سیاست خارجی این کشور تسلط یافته بود. شرایط اقتصادی دشوار روسیه پس از استقلال و جدایی مقطعی از دیگر جمهوری‌ها، نابودی اتحادیه سابق، افزایش بار سنگین بدهی‌های خارجی، وخامت فزاینده زندگی شهروندان روسی و کاهش شدید استاندارد زندگی، فساد اداری و اجتماعی، و در مجموع نابسامانی عمیق اجتماعی - اقتصادی سبب رشد بدبینی نسبت به سیاست‌های غرب‌گرایانه در روسیه گردید. سیاست پیروی از غرب که از سوی دستگاه دیپلماسی روسیه اعمال گردید، سبب بروز نارضایتی‌های جدی در این کشور گردید.

سویتسکایا راسیا چاپ مسکو در پی سیاستهای ناموفق روسیه در بهبود روابط با جمهوری‌های پیرامون خود، به نفوذ فزاینده غرب در این مناطق اشاره دارد. (۱۹)

در پی تحولات داخلی در روسیه از سالهای ۹۳-۱۹۹۲ دولت روسیه به سوی سیاستهای میانه‌گراییش پیدا کرد. کنار رفتن ایگور گیدار و حاکمیت یافتن ویکتور چرنومیردین زمینه را برای ایجاد دگرگونی در سیاست خارجی روسیه نیز فراهم ساخت. یلتسین نیز در پی پیروزی حزب لیبرال دموکرات و فشار نیروهای ملی‌گرا در داخل روسیه، لحن خود را در سیاست خارجی متحول ساخت. او صریحاً حرکت برای جدا شدن از سیاست خارجی غرب‌گرایانه را مورد تأیید قرار داد. (۲۰) در مورد تأمین حقوق و آزادی‌های روسهای ساکن جمهوری‌های «خارج نزدیک» نیز لحن تندتری را به کار گرفت. یلتسین با انتقاد از اعمال تضيیقات علیه روسهای ساکن در جمهوری‌های بالتیک اعلام کرد گامهای لازم را برای دفاع از حقوق آنان خواهد برداشت. (۲۱) با توجه به نقش روسیه در اتحادشوروی، یلتسین از رهبری روسیه در امور امنیتی حمایت کرده است. روسیه در این راستا پیشنهادی به کمیته بررسی‌کننده منشور سازمان ملل ارسال نمود که بر اهمیت رهیافت منطقه‌ای (و نه جهانی) برای مدیریت بحرانها و حل و فصل ستیزشهای منطقه‌ای تأکید دارد، و جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و نه سازمان امنیت و همکاری اروپا را مطرح کرده است. (۲۲)

روسیه و غرب در بالکان

سیاستهای روسیه در بالکان و در یوگسلاوی تجزیه شده به جمهوری‌های مستقل کنونی و متقابلاً سیاستهای غرب، یکی از زمینه‌های تقابل این کشور را با ممالک اروپایی و آمریکا تشکیل داده است. روسیه بارها خواستار اعلام مجازات علیه کرواتها و رفع محدودیت علیه صربها و حکومت مقدونیه گردید. دولت روسیه مقاومت جدی علیه اجرای هرگونه عملیات نظامی علیه صربهای شورشی انجام داده است. در واقع تحولات سیاسی در داخل روسیه و توازن نیروی سیاسی تأثیر فوری و جدی بر مواضع این کشور در بحران بالکان دربر داشته است. نقش پارلمان روسیه در این مورد قابل اشاره می‌باشد. یوگنی آمبارتسوموف رئیس کمیته پارلمانی امور خارجی روسیه به‌طور آشکاری بیانگر مواضع و دیدگاههای نیروهای تندروی ملی‌گرای روسیه در حمایت از صربهای شورشی در بوسنی بوده است. آمبارتسوموف در بازداشتن وزارت امور خارجه از دخالت نظامی مشترک با غرب بر علیه صربهای بوسنی سعی جدی نمود. او نماینده دیدگاه بسیاری از نمایندگان پارلمان روسیه در مورد مسائل بوسنی

هرزه‌گوین می‌باشد. در دسامبر ۱۹۹۲ شورای عالی اتحاد شوروی با اعمال مجازاتهای اقتصادی علیه کرواسی و بوسنی‌هرزه‌گوین، از دستگاه سیاست خارجی روسیه خواست سازمان ملل و شورای امنیت را از مداخله نظامی در بوسنی باز دارد و در فوریه ۱۹۹۳ این سیاست ادامه یافت. هنگامی که پارلمان با صدور مصوبه‌ای در مورد جنگ در بالکان خواستار قطع مجازات و محدودیت اقتصادی علیه صربها و اجرای آن علیه کرواتها گردید.^(۲۳) دولت روسیه همواره مواضع صربهای شورشی بوسنی را مورد حمایت قرار داده، به عاملی برای کاهش فشارهای غرب بر آنها تبدیل شد. تلاش روسیه برای تأثیرگذاری در روند تحولات بالکان در زمینه‌ای مساعد برای احیا و ترمیم حیثیت و اعتبار آسیب‌دیده جهانی آن تداوم یافته است.

مداخله نظامی در چچن و پیامدهای آن

جمهوری خودمختار چچن در سال ۱۹۹۱ جدایی خود را از روسیه اعلام نمود، مسکو نیز با اعلام وضعیت فوق‌العاده در این جمهوری ژنرال جوهردودایف رئیس‌جمهوری آن را تحت فشار قرار داده و نیروهای وزارت کشور را مأمور احیای نظم و ابسته به روسیه در این جمهوری کرد. گروههای مخالف ریاست جمهوری خواستار حل و فصل اختلاف مسکو و گروزنی با توسل به ابزارهای مسالمت‌آمیز بودند. تا انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۳ روسیه، مماشات با رهبران متمرد چچن ادامه یافت. حفظ یکپارچگی روسیه، و حفظ حقوق اقلیت روس مورد توجه دولت روسیه قرار داشت. دولت توانسته بود با جمهوری‌های عضو فدراسیون و نیز مناطق خودمختار به توافقهایی برای ادامه یکپارچگی برسد، ولی تاتارستان، باشقیرستان، و چچن از این فرآیند جدا بودند. استقلال چچن می‌توانست به نفوذ سنتی روسیه در قفقاز بشدت آسیب رساند. از این دیدگاه در پی این تحول دیگر اقوام قفقاز نیز روسیه استقلال‌طلبی و جدایی‌خواهی قرار می‌گرفتند استقلال چچن می‌توانست اسلام را برای روسیه تهدیدآمیزتر نماید. در مسکو برداشتهای متفاوتی نسبت به اسلام وجود دارد. برخی آن را نیرویی قابل ائتلاف علیه غرب و عده‌ای نیز پدیده‌ای تهدیدآمیز تلقی نموده‌اند. حاکمیت مسلمانان بر چچن تهدید اسلامی را برای روسیه متعین‌تر کرده، می‌توانست به گسترش خودآگاهی در میان مسلمانان قفقاز براساس خصوصیات فرهنگی و مذهبی بیانجامد. گذشته از این، ملاحظات و علایق اقتصادی روسیه در قفقاز و آسیای مرکزی نیز قابل بررسی می‌باشد. مسیر چچن برای انتقال نفت از آذربایجان و نیز قزاقستان مطرح بوده و از دست رفتن کنترل روسیه بر این ناحیه آسیبهای اقتصادی جدی در برداشت.

از بهار سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) مسکو فشار بر رهبری چین را برای حصول توافق در مورد جایگاه و وضعیت آن در درون فدراسیون روسیه آغاز کرد. با اعلام حکومت نظامی از سوی جوهر دودایف در تابستان همان سال و محکوم شدن یلتسین از سوی او به دلیل اعمال تضيیقات علیه این جمهوری بحران، افزایش یافت و در پایان پاییز ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) روسیه کوشید از طریق افزایش تماس با مخالفان دودایف و سپس اعزام نیروی نظامی به چین به بحران پایان دهد. هدف اصلی از کاربرد نیروی نظامی در نخستین مرحله اعمال فشار بر دودایف برای تسلیم او بود و بر اساس گزارشهای موجود هدف اولیه اقدام نظامی برای حل این مسئله نبود.^(۲۴) به‌رحال این اقدام بزودی به یک حمله گسترده و همه‌جانبه علیه حکومت ژنرال جوهر دودایف تبدیل گردید.

روسیه با توجه به دلایل مورد اشاره نمی‌توانست نسبت به استقلال‌طلبی چین بی‌تفاوت باقی بماند. در مسکو نیز تحولات پس از سرکوب پارلمان و کاهش سرعت اجرای اصلاحات اقتصادی ادامه اصلاحات دموکراتیک را مورد تردید جدی قرار داد. به این ترتیب هراس آزادی‌خواهان از پیوند عملیات نظامی در چین با توسعه گرایشهای توتالیتریستی در داخل روسیه شدت یافت. ولی علی‌رغم برخی مخالفت‌های پارلمان، قوه مجریه توانست به نام تأمین امنیت ملی سیاست خود را ادامه دهد.

سیاست روسیه در چین برای غرب بار دیگر حساسیت مسئله امنیت را برای این کشور آشکار ساخت. مسکو بار دیگر نشان داد همانند همه کشورهای دیگر برای حفظ امنیت و تأمین یکپارچگی خود تا بهره‌بردن از اقدام نظامی تلاش خواهد کرد و تنها به وسایل سیاسی اکتفا نخواهد کرد. حساسیت مناطق خارج نزدیک نیز بدین ترتیب مورد توجه بیشتر قرار گرفت، و توسل به اقدامات مشابه در آسیای مرکزی و قفقاز برای تأمین امنیت مطرح گردید. اقدام نظامی مسکو در چین بر شدت نفوذ نگرشهای بدبینانه نسبت به روسیه در غرب افزود.^(۲۵) بسیاری از تحلیلگران غربی در پی تجربه چین ضرورت بازنگری در سیاست‌های خود را نسبت به روسیه مطرح نمودند. آنها علی‌رغم تأکید بر الزام همکاری بین‌المللی، محتاطانه عمل کردن را نیز مورد تأیید قرار دادند. این امر که بسیاری از رهبران روسیه به پیامدهای زیانبار اقتصادی - اجتماعی این اقدام بارها اشاره داشتند^(۲۶) بیانگر نوعی عدم هماهنگی در دستگاه اجرایی این کشور در این زمینه می‌باشد. غرب که همکاری با روسیه را براساس هنجارهای مشترک دنبال می‌کند^(۲۷)، حوادث چین را ناقض تعهد روسیه به استانداردهای مشترک حیات اجتماعی - سیاسی می‌یابد. این امر می‌تواند روند آتی این همکاری‌ها را تحت تأثیر قرار دهد.

مخالفت روسیه با گسترش ناتو به سوی شرق

برخی از تحلیلگران غربی گسترش ناتو را پاسخی به اقدام نظامی روسیه در چین تلقی کرده‌اند.^(۲۸) در اجلاسیه ۲۰ مارس ۱۹۹۵ رهبران کشورهای عضو سازمان امنیت و همکاری اروپا، آندره کوزیروف طرح گسترش ناتو به سوی شرق و مرزهای روسیه را (که به کشورهای شرق و مرکز اروپا مربوط بود)، موجب بروز تقابل جدیدی در میان شرق و غرب خواند.^(۲۹) او ایجاد نوعی سیستم امنیت جمعی با روسیه را براساس یک مدل جدید مطرح ساخت. یک سال قبل از این اجلاس مسئله گسترش ناتو به سوی شرق مطرح گردیده بود و در پاسخ به اصرار رهبران لهستان، مجارستان و چکسلواکی که هریک شاهد فشارهای نظامی مستقیم روسیه در دوران اتحاد شوروی بودند، طرح «مشارکت برای صلح»^۱ از سوی ناتو به اجرا درآمد. روسیه از پیوستن به این طرح در دسامبر ۱۹۹۴ خودداری کرده بود.

روسیه توسعه ناتو را تهدیدی علیه امنیت خود تلقی می‌نماید. در این کشور که تفکر مبنی بر تعاضم فزاینده با غرب در حال توسعه یافتن است و در آیین نظامی روسیه نیز بازتابهای جدی داشته است، حتی سیاستمداران هوادار تداوم همکاری با غرب نیز مخالفت خود را با توسعه ناتو ابراز نموده‌اند.^(۳۰) در واقع اکثریت قاطع گروههای سیاسی موجود در روسیه علی‌رغم اختلاف نظرهای خود بر ضرورت حفظ حوزه نفوذ روسیه تأکید دارند. دولتمردان روسی از این نگران بودند که گسترش ناتو به سوی شرق، در صورت تحقق از مرزهای اروپای شرقی بگذرد و به جمهوری‌های بالتیک و سرانجام اوکراین راه یابد. این امر در کنار خصومت ادراک شده در ماهیت این سازمان سبب مخالفت جدی با توسعه ناتو گردیده است. جمهوری‌های بالتیک که از نخستین ماههای پس از فروپاشی اتحاد شوروی مورد توجه جدی روسیه نبودند، اینک جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند. به گفته سرگئی کاراگانوف از انستیتوی مطالعات آمریکا - کانادا در روسیه: «اگر این کشور بتواند روابط خوبی با جمهوری‌های بالتیک برقرار نماید، با توجه به اینکه دیر یا زود آنها به جامعه اروپا ملحق خواهند شد، جای پای مناسبی برای روسیه به وجود خواهد آمد».^(۳۱) گسترش ناتو می‌تواند سبب افزایش فشار روسیه بر اوکراین برای ایجاد روابط نظامی نزدیکتر با روسیه گردد. این امر کنترل کامل روسیه بر ناوگان دریای سیاه را نیز در پی خواهد داشت و به این ترتیب گسترش ناتو به سوی شرق موجب بروز دگرگونی‌های اساسی در سیاست خارجی و نظامی روسیه می‌گردد، که استقرار نیروهای هسته‌ای

آن را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌رحال در برابر فشارهای گوناگون روسیه مسئله گسترش ناتو به سوی شرق تا سال ۱۹۹۷ به حالت تعلیق درآمده است.

مسئله پیمان نیروهای متعارفی در اروپا^۱

قرارداد نیروهای متعارفی در اروپا میان کشورهای عضو پیمان ورشو و ناتو در نوامبر ۱۹۹۰ به‌امضا رسیده بود. براساس این توافق میزان و شمار نیروها و تسلیحات متعارف کشورهای شرق و غرب و اتحاد شوروی تعیین شده بود. پس از فروپاشی اتحاد شوروی رهبری مسکو تقاضای تجدیدنظر در این قرارداد را مطرح نموده دگرگونی‌های پس از پایان نظام دوقطبی و شرایط جدید در قفقاز و شرق و جنوب شرقی اروپا در این راستا مورد توجه رهبری روسیه قرار داشت. محدودیتهای مشخص شده در چارچوب این توافق، با سیاستهای روسیه در قفقاز و تلاش برای حل و فصل بحران قره‌باغ تناسب نداشت و لذا روسیه می‌کوشید کشورهای غربی را برای تجدیدنظر در این قرارداد متقاعد نماید. ولی کشورهای غربی با استناد به توافقاتی به‌عمل آمده در اجلاس تاشکند ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) و پس از آن در اسلو خرداد ۱۳۷۱ (ژوئن ۱۹۹۲) و حمایت روسیه از این پیمان، خواستار متعهد ماندن روسیه نسبت به مفاد آن بودند.^(۳۲) در جریان اجلاس تاشکند که رهبران کشورهای عضو جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در مورد امور امنیتی و سیستم امنیت دسته‌جمعی به توافق رسیده بودند، ضرورت حفظ و رعایت محدودیتهای مشخص شده در پیمان نیروهای متعارف در اروپا نیز مورد پذیرش قرار گرفته بود. مسئله دخالت نظامی روسیه در چین اهمیت این قرارداد را بیشتر ساخت. روسیه با در نظر گرفتن اقدام نظامی در چین دگرگونی و تجدیدنظر در این توافقنامه را با تأکید بیشتری دنبال نمود. وزارت امور خارجه روسیه محدودیتهای در نظر گرفته شده در این پیمان را مانع تلاشهای روسیه برای تأمین امنیت ملی این کشور خواند.^(۳۳)

بسیاری از تحلیلگران روسی مسئله لزوم تجدیدنظر در پیمان محدودیت نیروهای متعارفی در اروپا را به گسترش ناتو مربوط نمودند. به‌گفته ولادیمیر لوکین سفیر سابق روسیه در آمریکا، گسترش ناتو به سوی شرق سبب می‌شود روسیه از الزامات ناشی از قرارداد یادشده رهایی یابد. با توجه به مسائل قفقاز و مداخله نظامی روسیه برای حل و فصل بحران در چین روسیه تهدید کرد این پیمان را به‌طور یک‌جانبه مورد تجدیدنظر قرار می‌دهد.^(۳۴)

1. The Conventional Forces in Europe (CFE) Treaty

مباحثات کنترل تسلیحات

در آیین نظامی جدید روسیه که در نوامبر ۱۹۹۳ (آذر ۱۳۷۲) منتشر گردید بار دیگر اتکای این کشور بر نیروهای هسته‌ای مورد توجه قرار گرفت. کاهش توانایی‌ها و ظرفیتهای متعارفی نظامی روسیه و تهدیدات امنیتی علیه آن از سوی مرزهای جنوبی در این راستا مطرح شده بود. به بیان ولادیمیر لوکین روسیه به یک «ضامن هسته‌ای مستحکم» نیاز دارد که پاسخگوی توسعه برنامه‌ریزی شده ناتو و اصرار غرب بر تداوم اجرای پیمان محدودیت نیروهای متعارفی باشد.^(۳۵) در پارلمان روسیه (هم دوما و هم شورای فدراسیون) ارتباط مستقیم میان توسعه ناتو و تصویب پیمان استارت ۲، مورد توجه واقع گردیده است.

مسئله توافقی‌های به دست آمده در چارچوب استارت ۲ بیش از پیش اهمیت یافته است. یلتسین در گذشته اشتیاق بسیاری برای کاهش و در نهایت نابودی سلاحهای استراتژیک نشان می‌داد، تا راه ائتلاف و همکاری سازنده با غرب هموار گردد. امتیازاتی که یلتسین برای نابودی موشکهای زمین‌پایه^۱ به دولت بوش داده بود، سبب طرح انتقادهای جدی از او در داخل روسیه گردیده بود. یلتسین همانگونه که روابط نزدیک با غرب را دنبال می‌کرد، تحت فشارهای شدید داخلی برای تقویت بنیه و ظرفیت نظامی کشور بوده است. در واقع روسیه بدون داشتن یک پایه نظامی هسته‌ای قدرتمند برای کسب موقعیت برابر با آمریکا در جهان پایه و اساس واقعی نخواهد داشت. به این ترتیب حفظ و تقویت زرادخانه عظیم هسته‌ای اتحادشوروی برخلاف روندی که در نیمه دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت و تا پایان دوران آن ادامه یافت، مجدداً مورد توجه رهبری مسکو قرار گرفته، و این امر برای تأمین امنیت ملی روسیه ضروری تلقی شده است.

همکاری هسته‌ای روسیه با جمهوری اسلامی ایران

تحول آشکار در جهت‌گیری غرب نسبت به روسیه پس از مداخله نظامی آن در چین یکی از فرازهای اساسی را در روابط روسیه و غرب صورت بخشیده است. اتحادیه اروپا پس از مداخله نظامی روسیه در چین موافقتنامه بازرگانی خود را با مسکو به حالت تعلیق درآورد^(۳۶) و سازمان امنیت و همکاری اروپا روسیه را به دلیل اقدام نظامی در چین بشدت مورد انتقاد قرار داد. از سوی دیگر در داخل روسیه گروههای مخالف دولت نادیده گرفتن منافع ملی و الزامات ژئوپلتیک از سوی دولت را مورد حمله قرار داده، خواستار دگرگونی در سیاست خارجی روسیه

گردیدند.^(۳۷) از این دیدگاه رویه حاکم در سیاست خارجی روسیه در کشاندن روسیه به دامن غرب ناموفق مانده است. انتقاد شدید و مکرر از سیاست خارجی روسیه و دگرگونی در تعادل نیروهای داخلی اثر دیگری در عملکرد دستگاه دیپلماسی این کشور داشت و آن تلاش برای توسعه روابط همه‌جانبه با ایران بود. جمهوری اسلامی ایران که همانند روسیه در برابر گرایشهای سلطه‌طلبانه جهانی آمریکا قرار دارد به یکی از کشورهای مورد توجه روسیه تبدیل گردیده است. روند جریان‌ات پس از فروپاشی اتحادشوروی برای بسیاری از دولتمردان روسیه آشکار ساخت که آمریکا مایل به تبدیل مجدد روسیه به یک قدرت جهانی نیست. بدیهی است که رقابت آنها در حتی بازار جهانی اسلحه امری مطلوب تلقی نمی‌شد و آمریکا پس از فروپاشی نظام دوقطبی در پی ایجاد نظام یک‌قطبی در صحنه سیاست بین‌الملل برآمد. با توجه به حضور و سکونت حدود ۲۰ میلیون مسلمانان در روسیه، تأمین رضایت آنها نیز جنبه‌ای اساسی یافت.^(۳۸) ناکامی در سیاست نزدیکی به غرب و عدم دریافت پاسخ رضایت‌بخش برای رهبری روسیه، همانگونه که اشاره شد سبب توجه بیشتر به گرایش اوراسیایی گردید، که روسیه سیاست متوازنی را در شرق و غرب دنبال کند. توسعه روابط با ایران به‌عنوان یکی از معدود کشورهای جهان که ستیزش خود را با آمریکا ادامه داده‌است، در پی توسعه گرایشهای ضدغربی در روسیه از اهمیت بیشتری برخوردار گردید. در چنین چارچوبه‌ای همکاری هسته‌ای روسیه با ایران تحقق یافت، که علی‌رغم فشارهای مداوم آمریکا همچنان ادامه دارد.

فروش راکتورهای هسته‌ای آب سبک به ایران به یکی از عوامل اصلی تنش در روابط روسیه و غرب بویژه آمریکا مبدل گردیده است. دولت روسیه همواره با استناد به دلایل سیاسی-اقتصادی بر تصمیم قاطع خود برای انجام تعهدات خود در چارچوب این قرارداد تأکید می‌نماید. ویکتور میخائیلوف وزیر انرژی هسته‌ای روسیه قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری با ایران برای اتمام نیروگاه هسته‌ای بوشهر را صرفاً در چارچوب ملاحظات اقتصادی تعریف نموده و اصرار آمریکا بر لغو آن را به مفهوم بیرون راندن روسیه از بازار تولیدات تکنولوژی هسته‌ای خوانده است.^(۳۹) دولت روسیه مصرأً بر ادامه همکاری هسته‌ای خود با ایران اصرار می‌ورزد و در واقع این امر را مجالی برای ارائه استقلال خود و به‌دست آوردن اهرمهای مناسب‌تری برای چانه‌زنی با غرب یافته است. تا زمانی که غرب بر گسترش ناتو و عدم تجدیدنظر در قرارداد نیروهای متعارف اصرار می‌کند، روسیه نیز از این وضعیت بهره خواهد جست.

در ملاقات ماه مه سال ۱۹۹۵ رؤسای جمهوری آمریکا و روسیه، مسئله معامله هسته‌ای ایران و روسیه یکی از محورهای اصلی مباحث رؤسای جمهور دو کشور را تشکیل داده بود.^(۴۰)

به این ترتیب حکومت ضدآمریکایی تهران در شرایط کنونی برای دولت روسیه به‌عنوان یک متحد طبیعی و واقعی و دست‌کم اهرمی برای فشار جلوه‌گر شده است. موقعیت ژئواستراتژیک ایران و اشراف آن بر تنگه هرمز، شریان حیاتی غرب این نزدیکی را قابل تأمل‌تر می‌سازد. در روسیه نزدیکی با رژیم‌های ضدغربی و حتی اصول‌گرا، افزایش هزینه‌های امنیتی غرب تلقی شده است، که سبب تخصیص منابع بیشتری به تأمین «بازدارندگی»^{۴۱} از جنوب خواهد گردید.^(۴۱) روسیه در همان حال تأکید جدی بر شیوه‌های بهره‌گیری مسالمت‌آمیز ایران از نیروی هسته‌ای داشته است.^(۴۲) روسیه بارها عضویت ایران در آژانس بین‌المللی انرژی و تعهد این کشور به مقررات آن و آمادگی برای بازرسی‌های متناوب و مرتب آن را برای درستی سیاست همکاری هسته‌ای خود مورد اشاره قرار داده است. آمریکا نیز متقابلاً تلاش پیگیری انجام داده تا رهبری مسکو را متقاعد سازد این همکاری سبب دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای خواهد گردید.^(۴۳) که به نوبه خود امنیت روسیه را مورد تهدید قرار خواهد داد.^(۴۴) به‌رحال در جریان ملاقات یلتسین و کلینتون دولت روسیه اعلام کرد برای اجتناب از تیرگی روابط با آمریکا و از فروش سانتریفوژگازی به ایران خودداری خواهد کرد.^(۴۵) ولی کلینتون از ملاقات یلتسین در مسکو انتظاری فراتر از این دستاورد داشت.

نتیجه

تحولات سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی و روند افزایش یابنده ناامیدی از غرب و کمک‌های آن برای رهایی از بحران اقتصادی، و دگرگونی در توازن نیروهای سیاسی داخلی سبب گردیده تا در روابط روسیه و غرب دگرگونی‌های چشمگیری صورت یابد. برداشت غرب‌گرایانه که در پی تحقق هرچه سریعتر ائتلاف و همکاری با غرب بوده دچار سستی فزاینده‌ای گردیده و در مقابل نگرش‌های ملی‌گرایانه اوراسیایی از اهمیت و توجه بیشتری برخوردار شده‌اند. تلاش دولت روسیه برای حفظ یکپارچگی و وحدت ملیتهای تشکیل‌دهنده آن، حفظ و تداوم پیوندهای اقتصادی - سیاسی میان روسیه و جمهوری‌های خارج نزدیک که با مداخلات گوناگون غرب همراه بوده است، بر ابعاد تنش می‌افزاید. غرب در آسیای مرکزی و قفقاز تلاش پیگیری را برای کاهش نفوذ روسیه سازمان داده است، و روسیه در چارچوب اختلافات فزاینده خود با غرب می‌کوشد به ابزارهای جدیدی برای تقویت جایگاه خود در مقام مذاکره و چانه‌زنی دست

یابد. اگر در نخستین سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی رهبران روسیه کوشیدند تصویر سازگاری از منافع خود و غرب ارائه نمایند، اینک واقعیت‌های ژئوپلیتیکی آن را محو نموده است. تحولات داخلی در روسیه نیز به نوبه خود تصویر خوش‌بینانه از آن را در غرب مبهم ساخته است. کند شدن گام‌های اصلاحات اقتصادی، تأخیر در روند دموکراتیزه کردن جامعه روسیه با توجه به میراث فرهنگ سیاسی روس، نزاع پارلمان و ریاست‌جمهوری و سنت تمرکزگرایی و اقتدارگرایی در این کشور بر تقویت نگرش‌های بدبینانه تأثیر جدی نهاده است.

یادداشتها

1. Andrei Kozyrov, «A Strategy for Partnership», *International Affairs*, No.8, July 1994, p.4.
2. *Ibid.*, p.5.
3. *Ibid.*, p.7.
4. Rodric Braithwaite, «Russian Realities and Western Policy», *Survival*, No.36, No.3, Autumn 1994, p.13.
5. Braithwaite, *op.cit.*, p.20.
6. Suzane, Crow, «Russia Promotes the CIS as an International Organization», RFE/RL Research Report, Vol., No. , 18 March 1994, p.37.
7. Andrei Kozyrov, «Russian Interest in the CIS», *International Affairs*, No.11, Oct 1994, p.11.
8. *Ibid.*
9. *Ibid.*, p.13.
10. *Ibid.*, p.14.
11. Vadim Gustov, «Russian Interest in the CIS», *op.cit.*, p.20.
12. Stephen Blank, «Russia's Real Drive to the South», *Orbis*, Vol.34, No.3, Summer 1995, p.369.
13. *Ibid.*, pp.369-370.
14. *Ibid.*, pp.376-77.
15. Henn-Jüri Uibopuv, «The Caspian Sea: a tangle of Legal Problems», *The World Today*, Vol.51, NO.6, June 1995, p.120.
16. S.Neil Macfarlane, «Russia, The West and European Security», *Survival.*, Vol.35, No.3, Autumn 1993, p.6.
17. *Ibid.*, p.10.
18. S.Stankevich, «Russia in Search of Itself», *The National Interest*, No.28, Summer, 1992, pp.47-50.

۱۹. سوتسکاباراسیا، «غرب چیزی که روسیه تصور کرد، نبود»، *ضمیمه اطلاعات*، ۷۴/۸/۲۵، ص ۵.
20. Suzane Crow, «Russia adopts a more active policy», *RFE/RL Research Report*, Vol.2, No.12, 19 March 1993, p.1.
21. Vesti, Moscow, Russian Television Network, 14 January 1993, in FBIS-Sov-93-009, 14 Jan, 1993, p.21, in MacFarlane, *op.cit.*, p.13.
22. Crow, *op.cit.*, pp.3-4.
23. *Ibid.*
24. Leszek Byzyski, «Russia and the West: Towards Renewed Geopolitical Rivalry?» *Survival*, Vol.37, No.3, Autumn 1995, pp.104-25.
25. Heinrich Vogel, «Partnership with Russia: Some Lessons From Chechenya», *The World Today*, Vol.51, No.4, April 1995, p.64.
26. *Ibid.*, p.65.
27. *Ibid.*, p.67.
28. Buszynski, *op.cit.*, p.118.
29. Rick Atkinson, «Russia Warns NATO on Expansion», *The Washington Post*, March 21, 1995, p.2.
30. Anatol Lieven, «Russian Opposition to NATO Expansion», *The World Today*, Vol.51, No.10, October 1995, p.197.
31. *Ibid.*
32. Buszynski, *op.cit.*, p.119.
33. *Ibid.*, p.119.
۳۴. ایزوستیا، ۲۶ دسامبر ۱۹۹۴.
۳۵. نزاویسیمایا گازتا، ۱۴ مارس ۱۹۹۵.
۳۶. ولادیمیر سیمونوف، «دیوار جدید برلن؟» نواپایز انونایا، ۱۸ ژانویه ۱۹۹۵.
۳۷. پاول فلگنگاویر «توافق سراسری داخلی در مورد منافع ملی در روسیه»، سیودینا، ۲۶ مه ۱۹۹۵.
۳۸. سیمون باگداساروف، «دو جنبه عامل اسلامی»، نزاویسیمایا گازتا، ۷ آوریل ۱۹۹۵.
39. Buszynski, *op.cit.*, p.120.
40. *Financial Times*, 18-19 March 1995.
۴۱. فاکنگاوئر، پیشین.
۴۲. کمرسانت دلی، ۲۲ آوریل ۱۹۹۵.
43. *New York Times*, 5 April 1995.
۴۴. سرگئی شروکان، «ادامه معامله ایرانی»، اخبار مسکو، ۲۱-۱۴ مه ۱۹۹۵.
۴۵. الهه کولایی، الگوی رفتاری روسیه در گرجستان، نداوم یا تغییر؟ راهبرد، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۳، صص ۱۷۹-۱۶۵.